

اقاله

از اینکه اقاله را فقهاء در خاتمه باب تجارت و بیع قرار داده‌اند بعضی تصور نموده‌اند که اقاله منحصر به بیع میباشد ولی مستفاد از کلمات اکثر فقهاء خاصه و عامه آنستکه اقاله اختصاص به بیع ندارد بلکه در سایر معاملات و عقود مانند اجاره و غیره نیز جاری است و معنای اقاله آنستکه یکطرف از متعاملین در عقد و معامله که نموده پشیمان باشند و اخبار در فضیلت اقاله متواتراً وارد شده از جمله خبری است که حمزه از حضرت صادق نقل نموده است که فرمود :

« ایما عبد اقال مسلماً فی بیع اقاله الله عسره یوم القیامه » :

اگر بخواهیم اخبار وارده در باب اقاله را ذکر کنیم باعث طول کلام خواهد شد آنچه مورد نظر است آنستکه اقاله فسخ معامله است در حق متعاملین و اینکه وراثت متعاملین هم حق اقاله و فسخ معامله مورث خود را دارند یانه - آنچه از کلمات فحول فقهاء استفاده میشود آنستکه اقاله فسخ عقد است و متعاملین و ورثه آنها حق اقاله معامله مورث را دارند و فرقی در معامله بین معاملات راجع به عقار و غیر عقار نیست - همچنین اقاله قبل از قبض مبیع و بعد از قبض مبیع نیز صحیح است و اقاله بلفظ اقلته یا بلفظ فسخته هر دو صحیح میباشد بنابراین هر گاه معامله‌ای را متعاملین اقاله نمایند همانطوریکه در باب خیارات گفته شده اقاله بمعنای فسخ و حل عقد است :

بعضی تصور نمودند که اقاله که بمعنی فسخ و حل عقد است حل عقد حین گفتن لفظ اقلت میباشد و در نتیجه آثاریکه در فاضل بین وقوع عقد در معامله مترتب شده قابل توجه میباشد این معنی که نماند حاصله از مبیع در فاضل بین عقد و اقاله تعلق بیشتری دارد : همچنین آثار مترتب بر عقد از قبیل حق الشفعه که برای شریک ملک مورد معامله حاصل شده بحال خود باقیست زیرا اقاله را بمنزله عقد جدید تصور نموده‌اند بنابراین حق الشفعه‌ای که برای شریک ملک در اثر وقوع عقد بین متعاملین ایجاد شد در اثر اقاله و فسخ فعلی مرتفع نخواهد گردید .

بعضی از فقهاء اقاله را مختص معاملات بیعی که مبیع از عقار باشد صحیح دانسته‌اند و بعضی اقاله را مختص به بعد از قبض و مبیع تصور نموده‌اند و بعضی گفته‌اند که بایستی اقاله بلفظ اقلت واقع شود ولی مستفاد از کلمات مرحوم محقق و صاحب جواهر و عده کثیری از فقهاء آنستکه اقاله اختصاصی بعقار ندارد و بعد از قبض مبیع هم صحیح است و لفظ اقلت بخصوص هم لازم نیست و اقاله را حل عقد قرار داده و در نتیجه حق الشفعه نیز برای شریک در اثر اقاله قائل نگردیده‌اند و حق هم همین است و اقاله عبارت از حل عقد است و زیادتی در ثمن جائز نیست یعنی بایع نمیتواند به عنوان اقاله بیشتر از ثمنی

که در مقابل مبیع مقرر گردیده روی اقاله از مشتری مطالبه نماید و همچنین کمتر از ثمن هم نمیتواند دریافت نماید زیرا اقاله عبارت از آنستکه ملک هر یک از متعاملین بملکیت اولیه خود رجوع و حق مطالبه زیادتر از ثمن یا کمتر از آن مستند بدلیلی نیست ولی بعضی از فقهاء گرفتن زائد را صحیح دانسته اند و گفته اند که اگر متعاملان قبول صلح نمایند بزیادی از ثمن یا کمتر از ثمن صحیح است ولیکن این نظر صحیح نیست زیرا اقاله بطوریکه گفته شده فسخ عقد است که بیع جدید تا قابل صلح و اصلاح باشد :

خبر خاصی هم در این باب وارد شده که راوی از معصوم سؤال نمود که آیا جایز است بر دی پیراهنی را از دیگری بخرد و بعد پشیمان شود و در مقام رد آن بصاحبش برآید و فروشنده امتناع از قبول آن مبیع نماید و زیادتر از ثمن مقرر را مطالبه نماید آیا صحیح است - معصوم در جواب او فرمود « **لایحور له ان یاخذه و لو بوضعیة** » بنابراین هر گاه بایع قبول اقاله را با دادن زیادتر از ثمن نماید و معامله را اقاله کند این اقاله صحیح نیست زیرا شرط صحت اقاله نبودن زائد از ثمن میباشد و این شرط شرط صحت اقاله است :

بعضی گفته اند که اگر چنانچه مشتری در مورد اقاله زیادتر از ثمن بیایع دهد تراضی باقاله شود اقاله صحیح است ولی وجه زائد از ثمن ملک بایع نخواهد شد و باید زیادی را بمشتری رد نماید و اینمعنی دایره مدار آنستکه فساد شرطاً در معاملات موجب فساد عقد بدانیم یا ندانیم و بطوریکه از نظریه فقهاء در معاملات دیگر استفاده میشود فساد شرط باعث فساد عقد است و علت هم آنستکه صحت و سقم معاملات موقوف به تشریح و اجازه شارع میباشد و شارع اقاله ای را صحیح و موجب فساد عقد قرار داده که شرط زیادی یا نقصان ثمن اقاله ای که منظور شرع بوده بعمل نیامده از اینجهت چنین اقاله ای شرعاً قابل ترتیب اثر نخواهد بود :

بعضی از فقهاء در مقام صحت اقاله با گرفتن زیادی اظهار داشته اند که متعاملین در موقع اقاله و گرفتن زائد در حقیقت دواسر را انجام داده اند یکی فسخ و حل عقد و دیگری تملیک زیادتر از ثمن را بطرف و این تملیک زیادی روی شرطی است که بین آنها مقرر شده و بقاعده « **المؤمنون عند شروطهم** » وفای بشرط و مالکیت زائد از ثمن برای گیرنده زائد صحیح میباشد ولی این نظر صحیح نیست زیرا شرط زائدی نشده بلکه این شرط در ضمن اقاله بعمل آمده و شرطی که در ضمن اقاله باشد لازم الوفا نیست زیرا اقاله را ماعقد نمیدانیم بلکه اقاله عبارت از همان فسخ عقد است و شرطیکه در ضمن فسخ عقده شده باشد مشمول عموماً « **المؤمنون عند شروطهم** » نمیشد .

دلیل آنکه اقاله عقد نیست آنستکه اقاله بگفتن متعاملین **تقابلنا او تقاسخنا** واقع میشود. و اگر چنانچه عقد بود محتاج بايجاب و قبول بود در صورتیکه هیچیک از اینها در اقاله لازم نمیشد حتی بعضی از فقهاء اقاله را بهر لفظ و فعلی که مفهوم اراده فسخ از طرفین باشد صحیح دانسته اند و گفته اند که مدار در اقاله و صحت آن بهر چیز است که دلالت بر تطیب نفس بفسخ عقد نماید و بر طبق این هم خبری از معصوم وارد است .

کسی سؤال میکند متاعی را خریدم و بمنزل رفته پشیمان شدم و متاع را بایع رد کردم آیا صحیح است معصوم فرمود « اگر صاحب مال بطیب نفس قبول کرده باشد صحیح است » .

مستفاد از این خبر آنستکه گفتن لفظ هم لازم نیست بلکه فعلی که دلیل بر رضایت طرف باشد کافی در اقاله است در نتیجه اقاله عقد نیست تا آنکه شرط ضمن آن لازم الوفا باشد .

موضوع دیگر آنستکه آیا اقاله باید روی تمام مبیع و ثمن صورت گیرد یا ممکن است متعاملین روی قسمتی رضایت دهند و نسبت بقسمت دیگر معامله را فسخ و اقاله نمایند بعضی از فقهاء گفته اند که اقاله باید روی جمیع ما وقع علیه العقد باشد و تمعیض در آن صحیح نیست :

موضوع دیگری که قابل بحث است آنستکه هرگاه معامله ای را از طریق اقاله نسخ نمودند لازمه آن آنستکه هر یک از مبیع و ثمن بمالک اولیه خود برمیگردد بنابراین اگر مال مورد معامله بایمن موجود باشد طرف یعنی صاحب آن مال آنرا مسترد میدارد و اگر آن مال مفقود شده باشد که مال درید او مفقود شده ضامن مثل آن در مثل و قیمت آن در قیمی میباشد و ملاک در قیمت یوم التلف است نه یوم الرد زیرا مادامیکه مال موجود بوده شخصی که مال درید او بوده است ضامن عین آن بوده و در موقعیکه تلف شد ضمانت عینی مبدل بضمانت قیمی میشود :

اشکالی که بر این وارد است آنستکه هرگاه ضامن را عبارت از اشتغال ذمه مشتری بقیمت یوم التلف تصور کنیم لازم میآید که شخص مالک ذمه آن مشغول بقیمت مال خود شود زیرا در موقع تلف مال هنوز اقاله ای حاصل نشده و مال تعلق بمشتری دارد و در مالکیت او تلف شده و نمیتوان مالک را نسبت بملک خود ضامن قیمت تصور نمائیم .

روی این اصل عده ای از علماء اشعار داشته اند که ضمانت که تعلق بعین داشته تا زمانی بوده که آن عین موجود و پس از تلف آن ضمانت بقیمت آن مال در آنموقع ایجاد شده یعنی قیمت در موقع تلف قائم مقام عین واقع شده و اقاله روی قیمت تحقق پیدا کرده است .

بعضی گفته اند که مراد از قیمت قیمت یوم القبض است برای آنکه ابتداء ضمان از موقع قبض برای مشتری قابل تصور است بعضی اینطور تصور کرده اند که قیمت یوم التلف قائم مقام عین میشود و هر موقعی که قیمت تغییر نماید قیمت بعدی جانشین آن قیمت میشود تا روزیکه اقاله نسبت بمعامله بعمل آید و در آنموقع ملاک قیمتی است که در موقع اقاله برای عین تلف شده میباشد و مستفاد از کلمات اکثر از فقهاء که اقاله را فسخ عقد میدانند آنستکه ملاک در قیمت قیمت موقع زمان اقاله میباشد زیرا تا زمان اقاله عقد و آثار او بحال خود باقی بوده و در موقع اقاله که صاحب مال مستحق گرفتن عین میگردد چون عین موجود نیست در آنموقع طرف اشتغال ذمه بقیمت آنموقع حاصل مینماید .

بنابراین قول اشخاصیکه اقاله را بیع جدید میدانند با تلف شدن بیع اقاله روی نظریه آنها معقول نیست زیرا در موقع اقاله بیعی موجود نیست تا قابل نقل و انتقال شود .

و همچنین هر گاه در فاصل بین عقد و اقاله در بیع عیبی ایجاد شود که باعث نقص قیمت آن گردد بنابر قول اشخاصیکه اقاله را فسخ عقد میدانند صاحب مال مستحق اخذ مال معیوب و ارزش و ما به التفاوت بین صحیح و معیوب آن است اما بقول اشخاصیکه اقاله را بیع جدید میدانند صاحب مال مخیر است بین آنکه معامله را مجاناً اقاله نماید یا آنکه معامله را فسخ و ثمنی که در مقابل آن عین بوده دریافت نماید .

اشخاصیکه اقاله را فسخ عقد میدانند در مواردی نیز قائل باقاله نشده اند مثل آنکه مشتری مالی را که خرید بدیگری فروخته و یا بدیگری هبه نموده یا در اثر فوت مشتری آنمال بشخص فروشنده یا هبه کننده منتقل شده در این موارد نمیتوان قائل بصحت اقاله شد زیرا قدر متیقن از اقاله جایی است که هر یک از دو عوض درید متعاملین باقی باشند و بقاء آنها بر مقتضای عقد اولیه باشد و در فرضیکه مشتری بیع را فروخت بدیگری و بعد آن مشتری دوم متاع را بمشتری اول هبه نمود با اینکه بمشتری اول فروخت یا در اثر فوت مشتری دوم مشتری اول بعنوان وراثت مالک آن مال گردید در این مورد اگر چه بیع درید مشتری باقیست ولی او درید مشتری روی عقد اول نبوده بلکه در اثر فروختن و هبه شدن با خریدن یا وراثت و امثال آن بعمل آمده و دلائل مذکور در صحت اقاله شامل این موارد نمیباشد زیرا فسخ عقد اول موجب انحلال عقود و عملیات بعدی نمیشد بعضی خواسته اند در این مورد هم قائل بصحت اقاله شوند و اشعار داشته اند که نتیجه اقاله چون ممکن مشتری از رد عین به بایع اولی میباشد و در مورد هم بواسطه ایجاد مالکیتی که برای مشتری بعداً بعمل آمده این تمکن حاصل و صحیح است لیکن این نظریه مورد توجه نیست زیرا دلائل اقاله اینقدر قوی نیست که بتوانیم در موارد مذکور قائل باقاله شویم و اگر چنانکه اقاله هم قابل تصور باشد فقط باید بعنوان بیع و معامله باشد و اقاله موجب تملک طرفین نخواهد شد .